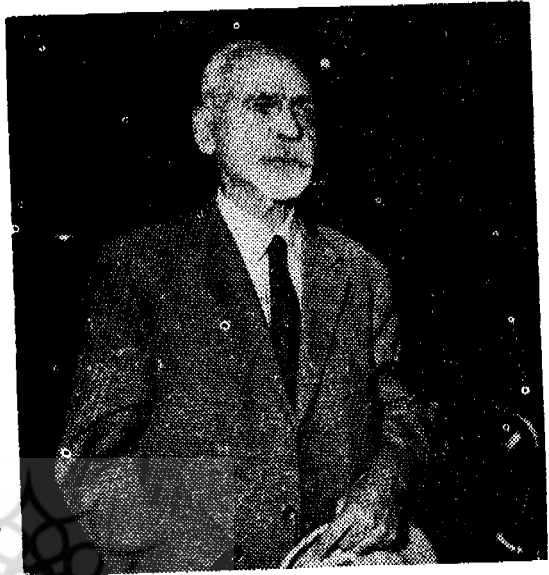


آن روزها بیشتر کشورهای شرقی در مسیر تغییر و تحول بودند و برخی هم در انحطاط می گذرانیدند و ازین جمله کشور سعودی بود که هنوز ملک فیصل را با عنوان امارت می شناخت و حجاز در ریاض و جزیره العرب بفرمان ملک سعود بود و چنان روی داد که یکروز در روزنامه ها این خبر را خواندم که ملک سعود پادشاه حجاز و ریاض و بوادی جزیره العرب با چهارزن عقدی گروهی جواری و هشتاد نفر ملازم با جمعی تفنگدار و نگهبان و مراقب و گماشتگان مسلح خود به آلمان آمده است تا فرزند بیمار خود را که در فری بورگ بستری است دیدن کند. و من در همان ایام موجزی ناتمام درباره این مسافرت نوشتم و اکنون بی فایده نمیدانم که این خاطره جالب را از آرشیو خاطرات خود بر گرفته با شرحی و بسطی کامل برای شما یاد کنم.



حبیب اله نوبخت

## شاخ گرگدن

### در آرایشگاه فری بورگ

آن روزها پادشاه سعودی با همه حواشی خود در هتل کلمبیا بسر می برد و در برابر هتل نیز چند باب آرایشگاه بود همه فاخر و مدرن و همگانی نبودند و آمد و رفت همراهان ملک سعود باین آرایشگاه تماشائی بود و من

مالک دوزخ در کریدور بهشت



در شهر فری بورگ که در آلمان  
غربی است بسر می بردم .

دختر خانم نیز برصندلی کوچکتری نشسته بود که بزیر گاه آن مرد عرب چسبیده بود و سر بزیر افکنده و با صبر و تانی و دقت ناخن اورا میگرفت (۱)

کسانی که اروپا را دیده اند میدانند که هر آرایشگاه معتبری چند نفر دوشیزه زیباروی نیکخوی اجیر میکند تا ناخن مرد هارا بگیرند و ناخن گرفتن مشتریان بادت ظریف این خانم هایک کارعادی است ولی تقارن این مشتری بدوی (۲) با چنان هیکل و قیافه ای نزدیک دختری چون ستاره صبح روشن و زیبا سزاوار شگفت بود بخصوص که آن دختر خانم جامه ای پوشیده بود ارغوانی ازسینه تا پشت گشوده با چند پتی کوت بسر بسته تا بالای زانو و این جمله بچشم همه مشتریانی که در سالون ها و رواق های آرایشگاه نشسته بودند منظره ای ساخته بود در خور سیاحت و تماشا و اگر کسی خوب توجه میکرد میدید همه باین دور نما نگاه میکنند و گروهی هم نهفته و آرام بلبخند و چشمک و اشاراتی مرحوز می پردازند ، کرداری که از عادات مردم اروپا بدور بود و ناسازو غیر معمول بود بار اول بود که میدیدم مردم در غرابت و حیرت بکسی نگاه می کنند ولی آن آقا باین احوال توجهی نداشت و در این عالم نبود تا بچشم های خیره و قیافه نمای حیرت زده دیگران نگاهی کند و اعتنائی داشته باشد زیرا تمام حواسش به آن دختر خانم آسمانی چشم طلائی موی بهشتی روی معطوف بود و بانگشتان بلورین او چشم

اکنون خاطره روزی را یاد میکنم که برای اصلاح یا آرایش به آرایشگاه کلمبیا رفتم و رفتم نیز بیشتر برین نظر بود که تماشائی کنم و از مشاهداتی نو مملوماتی تازه فرا گیرم .

## و چون دربان آرایشگاه در

سالون را برای من باز کرد بر فراز یکی از نشیمن های بلند این بنا منظره ای دیدم که هرگز دیدن چنان دور نمائی را انتظار نداشتم .

عربی سیه قام با بینی دراز و ریش کوسه بر روی یک صندلی چهار گوش بزرگی چهار زانو نشسته بود و به پشتی مخمل بنفش تکیه داده بود و دستش در دست دختر خانمی بود آلمانی و بسیار زیبا و بنایت سفید و مانند بیشتر خانم های آلمانی باموی بور و بشیره ای چون بلور صاف و روشن . این زیبایی و پاکیزگی با آن زشتی و سیه چرده گی منظره ای نشان میداد مباین و متضاد .

این مرد عرب یکی از همراهان ملک سعود بود و کوفیه ای بسر داشت با عقالی سیاه بافته با الیافی زرین و جامه ای پوشیده بود سفید و زرد و بلند با عبای شانه زری یک جفت نعلین زرد عربی نیز در پیش صندلی دیده میشد یک قبضه تنگ که هم قنداق آن نقره کوب شده بود بمبلی که نزدیک او بود تکیه داشت و بندشمیری که حمایل داشت به پشت صندلی آویخته بود و گویا بدست پیشخدمت نداده بود که بجای مخصوص لباس ها بیاویزد و آن



ابن معنوق با این ابیات انگلستان  
 محبوبه خود را با قلم مرجان تشبیه کرده سینه  
 او را بالوحی مانند نموده است که از بلور  
 ساخته باشند و اثر انگلستان مرجانی یا قوت  
 فام او را بر روی چنین لوحی بلوری بسطوری  
 هم نشان کرده است که بجای مرکب با عنبر  
 نوشته شده است .

### درفری بزرگ آرایشگاه کلبی در آلمان غربی

دوخته از اجن های او که با انقلاب در جان  
 و یا قوت سرخ همرنگ بودند دیده بر  
 نمیگرفت و پیوسته زیر لب زمزمه داشت که  
 من در بادی امر تعجب کردم و با خود گفتم  
 این عرب وهابی که مذهب او حتی آواز  
 خواندن ساده راهم حرام کرده است چه  
 ترانه می سر داده چه شعری میخواند .

عاقبت مجاهدت من بی اثر نماند  
 و تصمیمی که در گفتارش مشهود بود و فصاحتی  
 که در بیانش موجود با اطلاعی که من از  
 اشعار عرب و دیوانهای شعری آنها داشتم  
 فهم این زمزمه را کم کردند خاصه با ابیاتی  
 که میخواند سابقتی داشتم و دانستم که بمناسبت  
 انگلستان سفید و ناخن های سرخ و سینه  
 بلورین این دختر ابیاتی را میخواند که در  
 چهار صد و شصت سال پیش ازین (ابن معنوق)  
 شاعر در مورد منظوری سروده است نظیر این  
 منظره:

و تنهدت جزعاً فائز کفها  
 فی صدرها فنظرت مالیم انظر  
 افلام مرجان کتبین بعنبر  
 بصحيفة البلور خمسة اسطر

کسانیکه همه کشورهای اروپا را دیده اند  
 شاید بدانند که در هیچ يك از اماکن اروپا  
 • خانمهایی با زیبایی و رعنائی بانوان آلمانی  
 • وجود ندارد سینه های مستوی و عارض باریک  
 • و پشانی بلند و بشرة صاف و هموار و چشم  
 • های آسمانی رنگ، اندام زیبا ، دست های  
 • کوچک و کوچک، موی بور و پوست شفاف و  
 • و ساق پائی باریک چون قلم پای آهو نازک  
 و ظریف این جمله از مزایای خاص بانوان  
 آلمانی است و بی جهت نبوده است که سراینده  
 آلمانی سرود رایش دوم را با مهر و وقاوعشق  
 و صفا و شراب و نغمه و موسیقی منضم با رعنائی  
 و زیبایی خانم های آلمانی یاد کرده این جمله  
 را نشان جاه و مرتبت نژاد خود شمرده  
 است .

دیری نگذشت آن دختر خانم ناخن  
 های او را با دقتی هر چه تمامتر برگرفت و با  
 میله های باریک بر نزی که مخصوص این  
 قبیل آرایشهاست چرک و ریشه و زوائدی که در  
 لای ناخن او بجا مانده بود پاک کرد و با  
 ساون که از جمله آلات تراش ناخن است  
 جای آن را صاف کرد و یک نواخت کرد و پودر  
 مالید و با پنجه پاک کرده و با کرم نرم کرد  
 و انگشتانش را یک پاک راست کرد و خم کرد و

بر کشید و ورزش دادو سر بلند کرد و بچهره مشتری تازه و تمنای بی اندازه او نگاه کرد تا ببیند که آیا او راضی و خوشنوداست یا هنوز امری و فرمایشی دارد اما آن مرد اعرابی بهیچ روی درین عوالم نبود و بدریای سیرو سیاحت دختر خانم غرق شده بود و خاموش و آرام بود و گفتمی بجای خود میخکوب شده بود .

دختر خانم چون سخنی نشنید بازبان آلمانی از او پرسید آیا راضی هستید؟ مگر آن مرد نمیفهمید نه چه میگوید و اگر هم می فهمید دلش یاری نمی کرد که پاسخی بگوید که مقرون بارضایت باشد زیرا مجبور میشد از جای خود بر خیزد و در خلال این احوال ناگهان يك پای خود را که تا آنوقت بزیر رانش نهاده بود از صندلی پها این دراز کرده و در دامان دختر خانم نهاد و بازبان عربی گفت ناخن پاهم را بگیر! و با دست ناخن های بلند خود را که هر يك مانند بیل سپوران دراز شده بودند نشان داد و باین اشارت فهمانید که چه می خواهد .

آن دختر خانم خیلی ملایم و آرام پای او را که مانند کنده نیم سوخته جهنم بود از دامان خود بیگسور برد و ازجا برخاست اما چند نفر از کاره نندان و کارکنان و همکارانش این امتناع را نپسندیدند و بر او خرده گرفتند و گفتند خوب کاری نکردی زیرا این مرد مهمان است و نمی داند که گرفتن ناخن پا در آرایشگاه رسم نیست ...

دختر خانم بانندگی تأمل و تعجب باردیگر بجای خود نشست و اسباب ناخن

گیری را از کیف بیرون آورد و پای آن مرد را بدامان نهاد و بناخن های او لختی نگاه کرد که بیچ خورده و کج و راست شده بود و شاید در همین لحظه فکر می کرد که این زوائد تحجر یافته را چگونه بگیرد و جایش را پاک کند زیرا در کلفتی و زمختی مانند شاخ کرگدن راست ایستاده بود و گفتمی هر يك با بیلی همنشان است دراز که لابلای شکاف آن با لیجن سیاه و خزه بد رنگ پسر شده است .

در قرون گذشته کشور فرانسه بمرضی روحی دچار شده بود که همگان از خرد و بزرگ باشت و شوی مخالف گردیده از نظافت و شستن و پاک کردن اندام خودداری می کردند و شاید سار تازه می شدو آنها باعطر های گوناگون بدن خود را از ریم و چرک و عرق پاک می کردند و حمام را جنایتی می شمردند که مجازاتش کشتن بود و زیرا هیچ کس را این جرأت نبود که بگرما به برودیا بدن خود را بشوید و این بلیت ایجاب کرده بود که آلتی سر کج اختراع کنند و بوسیله آن شانه و گردن و پشت خود را از خارش تسکین بدهند و این آلت هنوز در موزه ها و پارک های اماکن دیگر دیده می شود و دیگر آنکه بعضی از مرد ها پای خود را در سامانی ها می شسته و هنگامی که استاد به آرایش موی سرمشتری می پرداخت دو تن از کارگران او نیز بشستن پای او اهتمام می کردند و هر آرایشگاهی چند نفر کارگر اجیر کرده بود که مخصوص بهشت و شوی پا بودند . و هوا و هوس این مرد عرب در گرفتن

او آلمانی می فهمید و نه آن جمع از عربی چیزی می دانستند و همه بروی یکدیگر نگریده متحیر بودند .

من لازم دیدم که خود را در این مصاحبت همراه کنم و از جا برخاستم و نزدیک آمدم و به آن دختر خانم گفتم مشتری شما دل زیبایی دارد و می خواهد ناخنش را مانند ناخن شما رنگین کند .

دختر خانم با تعجب بروی آن مرد عرب نگاهی کرده لبخندی زد و بمن گفت مگر در کشور این آقای مرد هاهم مانیکور می کنند ؟ گفتم آنچه من میدانم این است که زنان عرب ناخن و لب خود را با ماده ای سیاه رنگ که از پوست گردو گرفته می شود رنگین میکنند و بسیاری زمردها نیز دست و پای خود را با ماده ای سرخ که نامش (حنا) است آرایش میدهند و گاهی نیز ریش سفید خود را هم با آن ماده سرخ میکنند اما دیر زمانی است این گونه آرایش ها محدود شده است و این آقای دلش می خواهد انگشت خود را با انگشت شما هم نشان کند و شاید ازین شباهت منظوری داشته باشد که نمی خواهد بگوید. و من معتقدم که برای شما زیبایی ندارد که خواهش او را بر آورید و ناخنش را رنگین کنید !

دختر خانم زیبا تبسمی کرد و چهره آرایش را پیش کشید و لوله ای سرخ فام بیرون آورد و ناخن های او را یکی پس از دیگری رنگین ساخت .

بر این آرایش گریز داد و ساعت گذشت و آن مرد عرب با تأملی حاکی از اجبار با نهایت بی میلی لژ جابر خاست و یک کیسه ای که از



ناخن پا با شست و شوی قرون وسطی بی شباهت نبود .

دختر خانم ناخن پای او را هم بگرفت و جای آنرا مانند ناخن دستش صاف و پاک و براق کرد و پودر مالید و با کرم زبر و نرمختی آن را بزود و خواست بر خیزد اما مشتری خوش سلیقه او دست بردار نبود و ازیر آرام و هلام با انگشت بشانه او اشارتی کرد و از بر خاستنش ممانعت نمود و بار دیگر دست خود را در دست آن دوشیزه نهاد و گفت این ناخن ها را هم مانند ناخن های خودت زیبا و قشنگ و رنگین کن! دختر خانم نفهمید که او چه می گوید و چه می خواهد. چند نفر از همکاران او با کارکنان آرایشگاه در این مصاحبت و تفهیم و تفاهم شرکت جستند و با زبان آلمانی مقصود آن مرد عرب را استفسار کردند اما نه

وبه روی آن عقال می بندند و عقال که مردم عراق - آگال - می گویند بافته می است ضخیم که در قدیم بهای شتر می بستند و آن پارچه را هم عراقی ها چفیه می نامند .

۲ - بدوی BEDEWI که در عراق BADU گویند یعنی عرب بیابانی و گاه بمعنای وحشی بکار می رود و قبایل شیعه در عراق اعراب متعصب و هابی را بدو نامند .

### 3-DEUTSEHE FRAUEN DEUTSEHE TREUE DEUTSEHER WEIN UND DEUTSEHER, SANG ...

۴ - یراق حاشیه می پهن که علاقه بندان و زرگران باالیاف طلا و نقره می ساختند و - قیطان : محرف کلمه کی تون ( یعنی تار اعلا) و تار ، بافارسوی و تون بادیا لکت طبرستانی ضد بود است یعنی رویه پارچه و قیطان را با ابریشم می بافند و تاب می دهند و در این اواخر منسوخ شده است و بیشتر ها این هنر ها خود بازاری دور و دراز داشت و یکی از چهار بازار وکیل در شیراز که بدست راست ( از جانب جنوب ) بازار علاقه بندان بود که ابریشم های رنگی فراهم می کردند و قیطاق و یراق و امثال آنها می دوختند و این روز ها گویا یکی از آن دکانه ها هم برای نمونه وجود نداشته باشد .

مخمل زرد با چند گونه یراق و قیطان طلائی ساخته و دوخته شده بود (۴) از آستین گشاد خود بیرون کشید و آن کیسه نیز مانند آستینش باشکله گوش بریده و دوخته شده بود و بی درنگ آن کیسه را بطرف خانم گرفت .

دختر خانم نمی فهمید که مقصود او چیست و اهداء آن کیسه چه مفهومی دارد و آیا باید بگیرد یا نه . اما زودتر دید او بر طرف گردید و کیسه را از او گرفت و از آن پس مشتری کریم و بخشنده آن دست بجیب قبا برده مشتی مارک سفید بر آورد و بهر یک از کارگران آن آرایشگاه شماره می چند بخشید و با دختر خانم مصافحت کرد و چند بار آهنگ بوسیدن دست خانم بر سیمای تارک اوظاهر گردید اما نمیدانم چه اندیشید که از بوسیدن خودداری کرد و بی درنگ بیرون رفت .

کارگران آرایشگاه بگرد آن دختر خانم جمع شدند تا بفهمند که آن مشتری دهمند چقدر پول به آن خانم داده است دختر خانم دریغ نکرد که به آنها نشان بدهد و کیسه را بروی میز خالی کرد و همه دانستند که پانزده عدد پوند طلا با پنجاه عدد ربعی با وانعام داده است .

این آقا یکی از آن گروه هشتاد نفری بودند که همراه ملک سعود به آلمان آمده بودند ...

۱ - کوفیه دستمال بزرگی که بیشتر رنگین است و در بهاسر خود را می پوشانند